روایت کازانتزاکیس از مسیح

سینایی، حسین

آخرین وسوسهء مسیح شبیه‏سازی یا بازسازی‏ زندگی مسیح است با نظریه‏ای انسانگرا،با توجه به دو اصل مبارزه و آزادی و امیال انسانی.عیسای ارائه شده در «آخرین وسوسه»به عرفان،برابری و آزادی دعوت‏ می‏کند.کازانتزاکیس برای ارائهء چهره‏ای انسانی و خاکی‏تر از مسیح،از او به نوعی اسطوره‏زدایی می‏کند.

مسیح او در عین حال که نبی خدا و اهل مکاشفه است‏ بسیاری از خصوصیات انسانهای معمولی و عرفی را داراست.او همانند دیگر انسانها میان تن و جان و خدا و شیطان در کشمکش است.«کشمکش میان تن و جان، عصیان و مقاومت،سازش و تسلیم و دست آخر یکی شدن‏ با خدا که هدف متعال این کشمکش می‏باشد عروجی بود که مسیح به آن دست یازید2».

مسیح کازانتزاکیس مسیحی است که به زمین هبوط کرده است و گر چه میل عروج دارد،اما درد،وسوسه و مرگ او را می‏هراساند و او بر آنها غلبه می‏کند:«این‏ کتاب را از آن جهت به رشتهء تحریر درآوردم که‏ می‏خواستم الگویی متعال فراروی انسان مبارز قرار دهم و نشانش دهم که نباید از درد،وسوسه یا مرگ بهراسد[در عین وجود و عینی بودن آنها]چرا که هر سه را می‏توان‏ مغلوب کرد و پیشاپیش مغلوب گشته‏اند.»3

مسیح او مسیح عشق است و نه مسیح قهر و از همین رو می‏توان به این مسیح عشق ورزید.«هر انسان‏ آزاده‏ای که این کتاب را می‏خواند بیش از همیشه و بهتر از همیشه مسیح را دوست خواهد داشت چرا که هر صفحهء آن از عشق آکنده است.»4

همچنین می‏توان مسیح را خدا دانست و مبرا از هر گونه شائبهء انسانی،یا او را انسانی دانست منزّه،منزّه و پاک که در عین انسان بودن مسائل و مشکلات انسانی را نیز دارد.کازانتزاکیس در آثار خویش دقیقا به ترسیم این‏ چهرهء دوم از مسیح پرداخته است.

مسیح کازانتزاکیس مانند همهء انسانها اهل ترس‏ است:«آن چند سال آخر را بیهوده جنگیده بود تا به تنها شیطان باقیماندهء وجودش یعنی ترس فائق آید.شیاطین‏ دیگر را منکوب کرده:فقر،هوس‏زن،لذت‏های جوانی. بر تمام شیاطین غلبه کرده بود الا به شیطان ترس‏5.»

او در مقابل خداوند که از او رها کردن تام و تمام دنیا را می‏طلبد مقاومت می‏کند:«نمی‏توانم،من امّی‏ام، بیکاره‏ای ترسو،غذای خوب،شراب و خنده را دوست‏ می‏دارم،من می‏خواهم عروسی کنم و برو بچه راه‏ بیندازم...مرا به حال خود رها کن.6»او در بیست سالگی‏ در میدان«قانا»می‏خواهد با دادن گل سرخ به مریم‏ مجدلیه او را خواستگاری کند،اما این چنگالهای خداست‏ که او را بازمی‏دارد و روایت کازانتزاکیس چنانست که اگر خداوند مستقیما دخالت نمی‏کرد،او می‏خواست انسانی‏ باشد مثل بقیهء انسانها و به همین دلیل است که تا زمان‏ مرگ در برابر خداوند مقاومت می‏کند.در جایی مریم از او می‏پرسد:«عیسی،فرزندم،تا کی می‏خواهی در برابر او مقاومت کنی؟»و بعد فریادی وحشی تمام کلبه را می‏لرزاند:«تا وقتی که بمیرم»7

کازانتزاکیس ستیز میان انسان و خدا را که جدال میان‏ جسم و روح نیز هست فقط در مورد مسیح قائل نمی‏شود، او این راز را رازی جهانی می‏بیند و صادق در مورد همهء انسانها:«راز مسیح،تنها راز آئینی خاص نیست،جهانی‏ است.ستیز میان خدا و انسان همراه با اشتیاق برای‏ همسازی در درون هر کس رخ می‏نماید.چنین ستیزی، اغلب ناآگاهانه است و دیری نمی‏پاید.تحمل جسم در

روایت کازانتزاکیس‏1از مسیح ع

حسین سینایی‏ حوصلهء روح ضعیف نمی‏گنجد:روح سنگین می‏شود و خود تبدیل به جسم می‏گردد و هماوردی پایان می‏پذیرد، اما در میان انسانهای مسئول آنان که دیده بر«وظیفهء متعال»دوخته‏اند،جدال میان روح و جسم به گونه‏ای‏ بی‏امان رخ می‏نماید و یحتمل تا دم مرگ نیز کشیده‏ می‏شود.»8

کازانتزاکیس این جدال را به صورتی دیگر نیز در مورد مسیح مطرح می‏کند.در مورد مسیح او به‏ ضد مسیحی قائل می‏شود که گاه چهره‏اش از مسیح‏ بازشناخته نمی‏شود:«ضد مسیح نیز مانند مسیح مبارزه‏ می‏کند و رنج می‏کشد و گاهی در لحظات تشویش‏ چهره‏شان یکی می‏نماید»9و این یکی شدن یا یکی نمایان‏ شدن دو چهره،مرز بین خدا و ابلیس و خیر و شر را در ذهن کازانتزاکیس بر هم می‏زند:«هر چند ناخودآگاه،اما این دو چهرهء مسیح و ضد مسیح،در ذهنم آهسته آهسته‏ پیوند یافتند.پس آیا راست بود که این دو دشمن دائمی‏ نبودند؟آیا ابلیس دشمن خدا نبود؟عاقبت آیا شر به‏ خدمت خیر درمی‏آمد و با آن همکاری می‏کرد؟»10

این مسیح به بدن خویش اهمیت می‏دهد:«این‏ کمال حق و عدالت است که آدم به بدن اهمیت دهد.بدن‏ شتری است که روح سوار آن می‏شود تا از بیابان‏ بگذرد11.»

کازانتزاکیس دو چهره از خداوند ترسیم می‏کند: خدای خانگی و خدای صومعه‏ای.

خدای خانگی خدایی است که ایمان به او با کامجویی،خوردن و پوشیدن و..و مبارزه در راه آنان‏ تعارضی ندارد،اما خدای صومعه‏ای با همهء اینها در تضاد است.کازانتزاکیس خود به خدای خانگی تمایل بیشتری‏ دارد و به همین دلیل است که زندگی راهبانه را نقد می‏کند.12.جمع آمدن با زن را در مواردی تقدیس‏ می‏کند و چهره‏ای آسمانی و دلچسب از زن ارائه‏ می‏کند.13.برای خوردن معنویت قائل می‏شود.14زمین‏ را همان بهشت تصویر می‏کند15و به مبارزه اهمیت‏ می‏دهد16و به طور کلی به تبلیغ دنیاگرایی می‏پردازد.17

این معتقدات همه معتقدات زوربایی‏اند. کازانتزاکیس بر اثر تمایل به زوربا که رقاص و پهلوان، واجد فراخترین روح و مطمئن‏ترین جسم و آزادترین‏ فریاد است،18چهره‏ای زوربایی از مسیح ترسیم می‏کند. این مسیح زوربایی تمایلش به خدای خانگی بسیار بیشتر از خدای صومعه‏ای است.

مسیح در هنگامی که به سوی صومعه‏ای در بیابان‏ روان است به پیرزنی برخورد می‏کند که به او می‏گوید: «شیطان بدبخت،نمی‏دانی که خدا در صومعه‏ها پیدا نمی‏شود،بلکه جایش در خانهء آدمهاست.هر جا زن و شوهری باشد خدا هم آنجاست.هر جا که بچه و خرده‏ریز و پختن و دعوا و آشتی باشد خدا هم آنجاست به آن‏ خواجه‏ها گوش مکن،خوشه‏های تلخ،خوشه‏های تلخ! خدایی که من برایت می‏گویم خدای خانگی و نه‏ صومعه‏ای،خدای حقیقی همانست.همین خدا را باید بپرستی و خدای دیگر را برای آن ابله‏های تنبل و ابتر بیابانی بگذار19.»

در برابر هم قرار دادن این دو خدا در واقع تقابل آرمان‏ و واقعیت است.کازانتزاکیس خود از آغاز زندگی از سویی تمایل بسیار به خدای خانگی(واقعیت)دارد اما آرمان از او دست نمی‏کشد و تحیر دائمی او به همین‏ واسطه است.مسیح او نیز در میان تعارض بین خدای‏ خانگی و خدای صومعه‏ای در نوسان است و در او بالاخره‏ خدای صومعه‏ای پیروز می‏شود،اما این به هیچ وجه به‏ معنای انکار این تعارض در درون او نیست و پیروزی‏ خدای صومعه‏ای هم به واسطهء تقدیر و جبر خداوند است.

اگر عیسی پیش از رها کردن شهر و دیار خود صلیب‏ساز است،این خواست و تقدیر خداست به همین‏ واسطه کازانتزاکیس از زبان یک پیرمرد در برابر کسی که‏ می‏خواهد مسیح را به جرم صلیب ساختن برای رومیان‏ آزار دهد می‏گوید:«خواست خداست که این شخص‏ صلیب می‏سازد.ولش کن.یک کلمهء دیگر هم بگویم که‏ گفته‏اند دانا به یک اشاره.بهتر است آدم در کار خدا دخالت کند،دو دوتا چهارتا.20»مسیحی که بالاخره‏ خدای خانگی را شکست می‏دهد همهء امور و ماجراهایش‏ به دست خداست.خدا او را برای عذرخواهی و تقاضای عفو در راه صومعه به سوی مریم مجدلیه دختر عمویش‏ می‏کشد21و خود او هم به این امر مقر است:«هیچکس‏ نمی‏فهمد که چه عذابی می‏کشم.هیچکس نمی‏فهمد که‏ چرا صلیب می‏سازم یا با چه کسی در حال کشمکش‏ می‏باشم.22.»

از نظر کازانتزاکیس رفتارهای یهودا همه از سر تقدیر است‏23و مسیح خود،یهودا را برای معرفی محل‏ خویش به نزد یهودیان می‏فرستد.24همهء این امور گواه بر این است که مسیح به عنوان یک انسان تمایل بیشتری به‏ دنیا و خدای خانگی دارد و اگر او اسطوره می‏شود همه‏ خواست خدا بوده است.

همان پیرزن به مسیح می‏گوید:«خدا می‏گوید: روزه و عبادت نمی‏خواهم گوشت می‏خواهم به عبارت‏ دیگر خدا از تو می‏خواهد که برایش بچه بیاوری‏25.»این‏ گفته‏ها همه نشانهء وسوسه‏ها و تمایلات درونی مسیح‏ است،اما فشار خداوند باعث می‏شود که او از آنها درگذرد و کازانتزاکیس این فشار را ظلم خداوند به مسیح‏ تعبیر می‏کند:«با خود زمزمه کرد پروردگارا برای همه‏ چیز ترا سپاس می‏گویم به خاطر تنهایی،گرسنگی،سرما، هیچ چیز کم ندارم.اما با گفتن این کلمات ظلمی را که‏ در حقش می‏رفت احساس کرد26.»

سراسر آثار کازانتزاکیس پر است از سخن گفتن از لذت،لذتی که نفرین نگشته و بلکه متبرک گشته است،27

به همین دلیل او لذت‏جویی و کام‏طلبی انسان را گاه به‏ عنوان بهشت‏28،گاه به عنوان رستاخیز29و حتی گاه‏ زمینه‏چینی برای دیدن معجزات خداوند تصویر می‏کند.30.

اگر تصویر ما از خدا همان خدای خانگی باشد گناه‏ نیز گاه می‏تواند شأن تقرب بخشی به خداوند را پیدا کند و این سؤال مطرح باشد که«آیا گناه هم می‏تواند در خدمت خدا باشد31؟»و اینکه«آیا به موازات فضیلت‏ راهی وسیعتر و صافتر،یعنی راه گناه وجود داشت که‏ می‏توانست ما را به خدا رهنمون گردد32؟»

در صومعهء واقع در طور سینا پدر یواکیم چهار توصیه به‏ مسیح می‏کند که همه دنیاگرایی و توجه به خدای خانگی‏ را تبلیغ می‏کنند:

1-از جنگیدن با خدا دست برندار.شیوه‏ای بهتر از این وجود ندارد.اما خیال مکن که به منظور جنگیدن با اعتماد بیشتر باید ریشه‏های سیاه درونت یعنی غرائز را بکنی.

هر کس غرایزش را ریشه‏کن کند قدرتش را ریشه‏کن‏ کرده است چون این مادهء تاریک را با زبان ارضا و انضباط می‏توان بدل به روح ساخت.33»

2-«هر چند به دشوارترین معراجها دست زده‏ای‏ چنان شتاب رسیدن به قله را داری که فکر می‏کنی پیش‏ از گذشته از دامنه و اطراف کوه می‏توانی به مقصد برسی.. منظورم این است که بایستی جوانی و دیگر شروشورها را از سر بگذرانیم.بایستی همه این بت را دفع کنیم و متوجه‏ شویم انباشته از کاه و باد بوده‏اند.بایستی خود را خالی و پاک بگردانیم تا وسوسه نشویم به عقب بنگریم،آنگاه‏ و تنها آنگاه است که بایستی در پیشگاه خداوند حاضر شویم.34.»

3-«فرشتگان چیزی بیشتر-می‏شنوی-چیزی‏ بیشتر از شیطان‏های تطهیر شده نیستند.روزی خواهد آمد که انسانها این را درمی‏یابند و بعد این مسیح بر روی‏ زمین قدمی جلوتر خواهد نهاد،تمام وجود انسان را در آغوش خواهد گرفت و نه نیمی از آن را،یعنی روح را، رحمت وسیع،وسعت می‏پذیرد،بدن را همچون روح در آغوش می‏گیرد و به آن تقدس می‏بخشد.درمی‏یابد-و موعظه می‏کند-که آنها دشمن یکدیگر نیستند.همراه‏ همند و اما در وضع و حال کنونی چطور؟اگر خود را به‏ شیطان بفروشیم ما را وامی‏دارد که روح را انکار کنیم اگر خود را به خدا بفروشیم ما را وامی‏دارد که بدن را انکار کنیم.چه وقت مسیح سعهء صدر کافی می‏یابد تا نه تنها برای روح که برای بدن نیز دل بسوزاند و این دو جانور وحشی را دمساز کند؟35»

4-«او اینجا بر روی زمین دوش به دوش ما می‏جنگد.دیگر انزوا راه انسان تلاشگر نیست و عبادت‏ واقعی،عبادتی که مستقیم به سوی خانهء خداوند می‏رود و وارد می‏شود عمل شرافتمندانه است.امروز جنگاور واقعی‏ اینگونه عبادت می‏کند.36»

خلاصهء سخن یواکیم در این چهار توصیه این است‏ که«در راه رسیدن به بهشت باید از دوزخ و برزخ زمینی‏ گذشت‏37.»بنا بر توصیه‏های یواکیم انسان برای رسیدن‏ به خدا یا خدایی شدن نباید دست از لذتهای دنیوی‏ بدارد،بلکه باید آنها را بچشد.ولی خوارشان بدارد. بداند که انسان است و انسان قدرت پرواز ندارد و باید آرام آرام وسوسه‏ها را از تن بدر کند.بداند که دین تا زمینی نشود،دین نخواهد شد و روح اگر با تن آمیخته‏ نگردد،هیچ کدام از این دو آرام نمی‏گیرند.بداند که‏ خدا تا هبوط نکند،انسان نمی‏تواند به او دست یابد و بالاخره بداند که مبارزهء زمینی یکی از راههای مهم‏ رسیدن به خداست.این توصیه‏ها که در واقع چهرهء کازانتزاکیس از مسیح دلخواه او را می‏نمایانند،همه‏ انسانی،خاکی و در ضمن خدایی و آسمانی هستند.

«به راستی پرده با شکوفه‏ها و پرندگان و آدمیان‏ ملیله دوزی شده بود-همین باید خدا باشد این دنیا، آنگونه که زمانی بر این باور بودم،جامهء خدا نیست خود خداست.»

برای رسیدن به چنین خدایی باید طبیعت و خاک‏ در برابر روح عصیان ورزند و به دلیل همین عصیان است‏ که کازانتزاکیس به زوربا عشق می‏ورزد.زوربا کسی است‏ که می‏گوید:«از هیچ یک از کارهایی که کرده‏ام پشیمان‏ نیستم...اگر کشیش آمد که از من اقرار بشنود و بر من‏ آخرین دعاهای مرسوم را بخواند،بگو که هر چه زودتر گورش را گم کند و هر قدر هم که دلش می‏خواهد به من‏ لعنت بفرستد.من در عمر خود کارها کرده‏ام که حساب‏ ندارد و تازه معتقدم که کافی نبوده است.مردانی چون‏ من بایستی هزار سال عمر کنند.38»زوربا کسی بود که‏ می‏خواست ماده را به روح تبدیل کند.آن چیزی که‏ برنامه و معضلهء کازانتزاکیس است:«زوربا فکر می‏کنم، ممکن است اشتباه کنم،در دنیا سه جور آدم هست:یکی‏ آنهایی که هدفشان خوردن و نوشیدن و عشق بازی، ثروتمند شدن و زندگی کردن و مشهور شدن است،بعد آنهایی که به زندگی خود اهمیتی نمی‏دهند و جوش‏ آدمهای دیگر را می‏زنند.به عقیدهء اینها تمام آدمها مثل‏ هم هستند و سعی می‏کنند ذهن دیگران را روشن کنند و تا می‏توانند دوستشان بدارند و بهشان خوبی کنند، بالاخره دستهء سوم آنهایی هستند که می‏خواهند به اندازهء تمام دنیا زندگی کنند.می‏گویند که همه چیز،آدمیزاد، حیوان،درخت،ستاره،همه یکی هستند و از یک جوهرند و در یک تلاش مشترک.کدام تلاش؟..تلاش برای‏ تبدیل ماده به روح‏39.»کازانتزاکیس از سه مقولهء ماده، روح و جمع روح و ماده،مقولهء سوم را می‏پسندد و زوربا کسی بود که در مقولهء سوم جای می‏گرفت و مسیح‏ مورد نظر کازانتزاکیس هم در همین مقوله جای می‏گیرد و برای این امر باید هبوط کند و به خاطر تاکید دیگران‏ بر چهرهء روحانی او،کازانتزاکیس بر چهرهء مادی و انسانی‏ مسیح تاکید می‏کند و این چهرهء انسانی را ابزار تفاهم با او می‏داند:«برای صعود به صلیب معراج ایثار و به خدا، معراج معنویت،مسیح از تمام مراحلی که انسان مبارز از آن می‏گذرد،عبور کرد.و چنین است که رنج او برایمان‏ آن‏چنان آشناست.بر او دل می‏سوزانیم و پیروزی نهایی‏ او پیروزی آینده‏مان را می‏نمایاند.آن حصه از سرنوشت‏ مسیح که عمیقا انسانی بود یاریمان می‏دهد تا با او تفاهم‏ برقرار کنیم و دوستش بداریم و مصائبش را چنانکه گویی‏ از ماست دنبال کنیم.فقدان چنین عنصر گرم انسانی‏ در وجود او توان نواختن تارهای قلبمان را با آن همه‏ مهربانی و اطمینان از وی می‏گرفت و دیگر نمی‏توانست‏ الگویی برای زندگیمان گردد.آن دم که ستیز می‏کنیم، او را در حال ستیز می‏بینیم و نیرو می‏گیریم.درمی‏یابیم‏ که در این دنیا تنها نیستیم،او را در کنارمان داریم که‏ می‏ستیزد40»و اگر مسیح چنین چهره‏ای انسانی نداشته‏ باشد نمی‏تواند نجات دهندهء انسان و الگوی او باشد.

بشر چرا سپاسگزار مسیح است؟به دلیل اینکه او به‏ عنوان یک انسان گناه ما را به دوش می‏گیرد و اگر این‏ شأن را از او سلب کنیم رابطه انسانها با او قطع می‏شود: «ناگهان قلب متلاطم پطرس آرام گرفت و از صمیم قلب‏ سپاسگزار پسر مریم شد که گناه را برگرفته و بر دوش‏ خود نهاده بود.41»

تعارض جسم و روح در مسیح عینا مشکل خود کازانتزاکیس است که در مسیح تجلی می‏یابد. کازانتزاکیس در مسیح دنبال راه حلی برای مشکل خود است:«چنین اضطرابی جانکاه بود.جسم را دوست‏ می‏داشتم و خواهان زوالش نبودم.روحم را دوست‏ می‏داشتم و خواستار فنا ناپذیریش بودم.جنگیدم تا این‏ دو نیروی خصم آلود و آفریننده دنیا را آشتی دهم تا آنها را متوجه سازم که نه دشمن،بلکه همکار یکدیگرند تا مگر از همسازی خویش شاد شوند و من هم همراه آنها شاد شوم.42»

مسیح کازانتزاکیس وسوسه می‏شود و روح ابلیس‏ بر او در لمحاتی حاکم می‏شود:«وسوسه-آخرین وسوسه‏ -بالای صلیب در انتظارش نشسته بود.در پیش دیدگان‏ بی‏فروغ مصلوب،روح ابلیس در یک لمحه چشم‏انداز فریب آلود زندگی آرام و دلنوازی را بر او گشود.مسیح‏ پنداشت که جادهء راحت و نرم انسانها را در پیش گرفته‏ است:عیالمند شده و مردم دوستش می‏دارند و احترامش‏ می‏نهند و اینک که پیرمردی گشته در آستانه در خانه‏اش‏ نشسته است و همچنان که تمناهای دوران جوانی خویش‏ را به یاد می‏آورد لبخندی از سر رضایت بر لبانش می‏بندد. در گزینش جاده انسانها چه با شکوه و عاقلانه عمل کرده‏ بود.راستی را که نجات دنیا دیوانگی بوده است و فرار از محرومیتها و شکنجه‏ها و صلیب چه لذت بخش‏43»اما مسیح از این آخرین وسوسه گذر می‏کند و پیمان‏ناشکنی‏ خویش را بر خداوند اثبات می‏کند.

مسیح او از درک زیباتر بودن بهشت آسمانی عاجز است و زیر لب می‏گوید:«پدر،ای پدر که در آسمان‏ هستی،ای پدر که در زمین هستی،دنیای آفریده تو زیباست و آنرا می‏بینم.

دنیایی را هم که نمی‏بینم زیباست.پدر مرا ببخش. من نمی‏دانم که کدامیک زیباتر است.44»

او در بسیاری موارد اظهار عجز و عدم تحمل از کشیدن بار دعوت می‏کند:«پدر همینجا خوبست:خاک‏ به خاک.رهایم کن.جامی را که برای نوشیدن به من‏ داده‏ای بسی تلخ است.من تحمل ندارم.پدر اگر امکانش‏ هست جانم را از لبانم برگیر45»

مسیح انسانی شده راه دعوت خویش را بر اساس‏ توصیه‏های یواکیم از همین زمین خاکی آغاز می‏کند و برای این دعوت در آغاز راه عشق و محبت را برمی‏گزیند. خدای او در آغاز خدای محبت است‏46نه خدای رنج‏ و خشم.47دختر یهودی رنج کشیده در گزارش به خاک‏ یونان به او می‏گوید:«عیسای شماست که این گونه بع‏بع‏ می‏کند48یهودای ما فرمان می‏دهد:اگر کسی یکی از دندانهایت را شکست تمام دندانهای او را بشکن.تو بره‏ای،من ماده گرگی زخم خورده»49

کازانتزاکیس از این رو به فرانسوای آسیزی عشق‏ می‏ورزید که او همیشه ندای عشق سر می‏داد:«عشق، برادران من،نه جنگ و نه خشونت...یک کرم زشت‏ و کثیف در اندرون هر موجود انسانی خفته است و لو این‏ انسان وارسته‏ترین زاهدها باشد..خم شوید و آهسته به‏ این کرم بگویید:ترا دوست می‏دارم.در دم بر پشت این‏ کرم بالهایی می‏رویند و او به پروانه تبدیل می‏شود.ای‏ عشق،من در قبال نیروی خدایی تو سر فرود می‏آورم.ای‏ عشق بیا و برادران ما را در آغوش بگیر،بیا و معجزات را به‏ پایان برسان»50و معجزهء مسیح از دیدگاه کازانتزاکیس‏ همین عشق او بود و همین معجزه او را به انسانها پیوند می‏دهد و سیمای انسانی از او ترسیم می‏کند.

خدای مسیح یا کازانتزاکیس چهره‏ای پروانه‏وار می‏خواهد نه چهره‏ای لاشخوروار:«آه چه می‏شد که خدا به انسان همواره بسان صاعقه یا لاشخوری تیز چنگ فرود نمی‏آمد،بلکه مثل یک پروانه نازل می‏شد51.»

این خدا با شادی سر ناسازگاری ندارد.و مسیح از زبان‏ او می‏گوید:«شادی انسانها ما را خوشحال می‏کند52» بر همین اساس تصویر مسیح از ملکوت آسمانها جشن‏ عروسی است:«خواهرانم،ای باکره‏ها حدس می‏زنید که‏ ملکوت آسمان به چه می‏ماند؟مانند جشن عروسی است. خدا داماد است و روح انسان عروس،در آسمان جشن‏ عروسی صورت می‏گیرد و تمامی انسانها دعوت‏ می‏شوند53»و به همین دلیل مسیح در همهء عروسیها شرکت می‏کند و با دیگران به رقص و پایکوبی می‏پردازد.

این خدا به هیچ قوم و سرزمینی اختصاص ندارد. همه جایی و با همه کس است:«پیرمرد هر سرزمینی‏ مقدس است.خدا همه جا وجود دارد و ما همه‏ برادریم‏54»

در مقایسهء عیسی و یحیای تعمید دهنده غالب بودن‏ وجه عشق در مسیح بخوبی نمایان می‏شود.چهرهء عیسی‏ آرام و مردد است و چشمانش آکنده از رحمت اما چهرهء یحیی خشن و مصمم است و بازوانش چنان بالا و پایین‏ می‏رود که گفتی در واقع شیشه‏ای به دست گرفته‏ و فرودش می‏آورد.55.یکی وحشی می‏نماید و دیگری‏ غمگین.56مسیح از یحیی می‏پرسد:«آیا نمی‏توان‏ رستگاری را به وسیلهء عشق و شادی و رحمت به دنیا ارمغان‏ آورد؟و تعمید دهنده بی‏آنکه برای نگریستن به او برگردد جواب داده بود:مگر صحف انبیاء را نخوانده‏ای؟نجات‏ دهنده کمرهایمان را می‏شکند.دندانهایمان را می‏شکند. آتش پرتاب می‏کند و مزارع را می‏سوزاند و این همه را از آن رو انجام می‏دهد تا بذر بپاشد.خارها،برگ بوها و گزنه‏ها را از ریشه در می‏آورد.چنانچه دروغگویان‏ و ستمگران و ناپاکان را از میان برنداری چگونه می‏توانی‏ دروغ و ننگ و ستم را از زمین بزدایی؟زمین باید پالوده‏ شود،به آن رحم نیاور.باید پالوده شود و برای پاشیدن‏ بذر تازه آماده گردد»57و بالاخره مسیح با خوب کردن‏ خویش و نه آتش زدن به عالم کمر عالمیان را می‏شکند و آتش پرتاب می‏کند.

تصویر تعمید دهنده از عشق هم عشقی است که‏ تیشه به دست دارد.58مسیح این تیشه را در درون خود به‏ کار می‏اندازد و چون انسانها این مخلوقات ضعیف شهامت‏ آن را ندارند تا خود جزای گناهانشان را بپردازند مسیح‏ بار گناهان آنها را بر دوش می‏گیرد و تاوان آنها را پس‏ می‏دهد و تیشه بر ریشهء خویش می‏زند.59راهی میان‏ عشق و خشونت.

مسیح در پایان راه به خشونت می‏رسد:«حق به‏ جانب شیر است.دیگر برای هفت پشتم هم کافی است.از گرسنگی کشیدن و تواضع بازی و عرضه کردن طرف‏ دیگر صورتم برای خوردن سیلی به ستوه آمده‏ام.دیگر از مجیزگویی این خدای آدم‏خوار و پدر پدر نامیدنش برای‏ آن که مهربانتر بشود به تنگ آمده‏ام.از نفرین برادرانم، گریهء مادرم،خندهء آدمها خسته شده‏ام.از پابرهنه راه‏ رفتن از نداشتن وسع برای خرید شهد و شراب و زن که‏ در بازار می‏بینم و از یافتن شهامت تنها به هنگام خواب و واداشتن خدا برای آوردن آنها برای من تا بتوانم هوای‏ خالی را بچشم و در آغوش بگیرم ذله شده‏ام.از این همه‏ عقم گرفته است.برخواهم خاست خود را با شمشیر نیاکان خواهم آراست-مگر نه اینکه من پسر داوودم؟-و وارد ملکوتم خواهم شد.حق با شیر[درونش‏]است.پندار و ابرو ملکوت آسمان را گو به سلامت.سنگ و خاک و تن، ملکوت من است‏60.»و بدین ترتیب مسیح استحاله می‏یابد و شیشهء یحیی را به دست می‏گیرد و معتقد می‏شود که‏ «عشق تنها پس از شعله‏ها می‏آید.ابتدا این دنیا تبدیل به‏ خاکستر می‏شود و آنگاه خدا بوستان تازه‏اش را می‏کارد کودی بهتر از خاکستر وجود ندارد61.»این استحاله نیز کاملا با روحیات انسان و سطح تحمل او همخوانی دارد و در واقع کازانتزاکیس با تصویر این استحاله به گونه‏ای‏ دیگر انسانی بودن چهرهء مسیح را به ما نشان می‏دهد.

مسیح خشونت،میل کازانتزاکیس به مبارزه را فرو می‏نشاند،او که می‏خواست مسیح بانگ بردارد:«ای‏ شما که ثروتمندید گوش دهید.اربابان این دنیا گوش‏ دهید.ستم،ننگ و گرسنگی دیگر نمی‏تواند دوام‏ بیاورد.خداوند بر لبان من اخگر سوزنده نهاد و من فریاد می‏زنم:تا کی بر تختخوابهای عاج و مخده‏های نرم لم‏ می‏دهید؟تا کی از گوشت فقرا تغذیه کرده،عرق و خون‏ و اشکشان را می‏نوشید؟خدای من فریاد می‏زند:دیگر نمی‏توانم تحمل کنم.آتش در حال نزدیک شدن‏ است.مردگان از گور برخاسته‏اند.پایان دنیا فرا رسیده‏ است.62»دیگر مسیح نه برای آوردن صلح به جهان بلکه‏ برای آوردن شمشیر آمده است.او تخم ناسازگاری در میان خانه‏ها می‏پاشد.به خاطر او پسر دست روی پدر دراز خواهد کرد و دختر روی مادر و عروس روی مادر شوهر.آن کس که او را دنبال کند همه را رها خواهد کرد آن کس که بر این زمین در جست‏وجوی نجات زندگی‏ خویش برآید نجات نخواهد یافت،و آن کس که به خاطر او زندگی زودگذر را از دست دهد،زندگی ابدی خواهد یافت.63.

چهرهء بعدی مسیح باز مسیح محبت است.او راه خشم‏ را به کنار می‏نهد و چهرهء مرگ را برمی‏گزیند چون‏ می‏بیند که راه خشم او را به آزادی نمی‏رساند بلکه مرگ‏ می‏تواند او را آزاد و رها سازد و به همین دلیل روز رهایی‏ خویش را جشن می‏گیرد:«دوستان،میل دارم عید فطیر مقدس را با شما جشن بگیرم.در چنین روزی نیاکان ما کوچ کردند.ایشان بردگی را پشت‏سر نهادند و وارد آزادی بیابان شدند.ما نیز برای اولین بار،در این عید از بردگی دیگری بیرون می‏آییم و به آزادی دیگری وارد می‏شویم.»64او پس از این بسیار مشتاق می‏شود که بار دیگر و بار دیگر داستان مرگ را بشنود تا روحش آرام‏ گیرد و بتواند با مرگ کنار بیاید.65و تصلیب و رستاخیز خود را راه نجات جهان می‏داند66و دیگر عشق یا خشونت به تنهایی مراد او را برآورده نمی‏سازند:«من برهء خدایم.به قربانگاه می‏روم تا دنیا را نجات دهم.برادرم‏ یهودا هراسان مباش.مرگ دری است که به فناناپذیری‏ باز می‏شود.باید از میان این در عبور کنم.کمکم‏ کن»67.

مسیح در پایان راه خویش می‏دید که خشونت‏ خشونت می‏آورد و با خشونت نمی‏توان جهان را از شر آن‏ نجات داد و هنگامی که پطرس در معبد چاقویش را بیرون‏ می‏آورد تا گوش یکی از خدام را ببرد به او فرمان می‏دهد که«چاقویت را غلاف کن.اگر جواب چاقو را با چاقو بدهیم،پس کی دنیا از شر چاقو زدن خلاص خواهد شد68؟»او در تمام عمر خویش تلاش می‏کرد تا نفرین را به دعا مبدل سازد.69.اول راه عشق را در پیش گرفت اما بسیار خارها در سر راه خود دید.بعد شیشهء خشونت‏ یحیی را به دست گرفت اما از آن هم نتیجه‏ای نگرفت و لذا راه سوم یعنی مرگ را پیشهء خود ساخت تا جهان را رهایی‏ بخشد.

چهرهء انسانی مسیح را درست باید در همین مثلث‏ عشق-خشونت-مرگ دید که هر سه اضلاع بزرگ وجود آدمی‏اند و انسان از هیچ یک رهایی ندارد.

مسیحی که در این مثلث حرکت می‏کند دیگر نباید به شریعتی قائل باشد.شریعت مخالف قلب او عمل‏ می‏کرد70.او دیگر به معبد قائل نیست و وجود هر یک از انسانها را معبدی می‏داند که آنها می‏توانند در درون‏ خویش به زیارت بپردازند71.و به همین دلیل قصد تخریب معبد بزرگ را می‏کند.او دیگر برای زیارت خدا به کوه طور نمی‏رود بلکه خدا را در قلبش دیدار می‏کند72.او دیگر به صحائف مقدس نیازی ندارد بلکه‏ برگه‏های قلب او صحف مقدسند73.

او در برابر یعقوب که می‏گوید«ما گفتارهای تو را سنگ بنای صحف مقدس جدید خواهیم ساخت قانون‏ وضع نموده،کنیسه‏های مخصوص به خود را بنا کرده و کاهنان اعظم،کاتبان و فریسیان مخصوص به خود را برخواهیم گزید»وحشت‏زده شده و فریاد می‏زند: «یعقوب تو روح را مصلوب می‏کنی،نه من این را نمی‏خواهم.»

نفی شریعت و معابد که عمدتا تکیه بر ظاهر دارد چهرهء مسیح را از نظر کازانتزاکیس یک قدم به انسانی‏تر شدن نزدیک‏تر می‏کند.

مسیح کازانتزاکیس در آخرین وسوسه‏اش بر بالای‏ صلیب انسانی‏ترین سیماها را دارد،با انسانهای معمولی‏ کمتر تفاوتی دارد اما یک انسان معمولی است بر بالای‏ صلیب.همهء تمایلات و اشتیاقات انسانی را دارد.74لذات‏ تن را گناه‏آلود نمی‏داند75.فقر و روزه‏داری را کنار می‏گذارد76.خنده را ارج می‏نهد77.ملکوت آسمان را در همین جهان می‏بیند78.از درون انسانها خدا را آزاد می‏کند79.دورهء جوانی و ریاضت خویش را حماقت نام‏ می‏نهد80.از کرده‏های قبلی خویش پشیمان می‏شود81. مرگ را مغلوب می‏کند82و محدودیتهای بشری را پذیرا می‏گردد83.

آخرین صحنهء انسانی بودن سیمای مسیح در کار کازانتزاکیس دخول او به جهنم پس از مرگ است.او مانند همهء انسانها برای خالص شدن از گناه به دوزخ وارد می‏شود:«شهادت و تصلیب و سقوط من به جهنم ضروری‏ است.اما در عرض سه روز از گور بیرون می‏آیم،به آسمان‏ صعود می‏کنم و کنار پدر می‏نشینم.»84

کازانتزاکیس در آثار خود از مریم نیز چهره‏ای انسانی‏ و غیر اسطوره‏ای ارائه می‏کند و اگر مسیح در پایان راه‏ اسطوره می‏شود،مریم همواره انسان می‏ماند.او در پاسخ‏ به برادر شوهرش شمعون،خاخام بنی‏اسرائیل که به او می‏گفت تو مثل زنهای دیگر نیستی می‏گوید:«نه پدر، من با زنهای دیگر فرقی ندارم،منهم تمام علایق و لذتهای‏ مخصوص زن را دوست می‏دارم،پخت و پز،رفتن به‏ چشمه،گل گفتن و گل شنیدن با همسایه‏ها،و عصرها کنار در نشستن و تماشای رهگذران را دوست می‏دارم.و قلبم‏ چون همهء زنها انبان درد است»85و حتی نمی‏خواهد مسیح پیامبر باشد و در برابر قول شمعون که حدس‏ می‏زند عیسی پسر او پیامبر باشد می‏گوید:«پدر به من‏ رحم کن،پیامبر؟نه،نه.و اگر بر قلم صنع خدا چنین رفته‏ است بگذار پاکش کند،دلم می‏خواهد که پسرم برای خودش مثل دیگران مردی بشود،همین،نه کمتر و نه‏ بیشتر،مثل دیگران...چرا کار پدرش را دنبال نکند و لاوک،گهواره،گاوآهن،وسائل خانه و مثل الان برای به‏ صلیب کشیدن انسانها صلیب نسازد؟چرا با دختر زیبای‏ جهیزیه‏داری از خانواده‏ای محترم عروسی نکند؟بهتر است شغل آزادی داشته باشد.بروبچه‏ای راه بیندازد،بعد همگی با هم مادربزرگ و بچه‏ها و نوه‏ها،به گردش‏ می‏رویم و همه ما را تحسین می‏کنند.86»او نمی‏خواهد پسرش مقدس بشود و راه خدا را این می‏داند87و هیچ‏ علاقه‏ای به ملاقات با لشگر فرشتگان ندارد.88

چهرهء حواریون از این هم انسانی‏تر است آنها دیگر انسانهای معمولی معمولی هستند.درست است که دعوت‏ مسیح آنها را برمی‏آشوبد و چند لمحه‏ای دست از مایملک‏ خود می‏شویند اما دوباره به آن رجوع می‏کنند و به‏ هیچ وجه نمی‏خواهند دست از زندگی بشویند.آنها اگر به‏ مسیح رو می‏آورند برای این است که از او انتظاری دارند. فیلیپ گوسفندانش خارش گرفته‏اند و او می‏خواهد مسیح‏ آنها را تبرک کند تا شفا یابند.(89)او و ناتانیل به دنبال‏ مسیح آمده‏اند تا با پادشاهی مسیح حکمروائی کنند90 توماس تابوی مرگ و زندانی شدن در پایان کار مسیح را می‏شنود با فیلیپ و ناتانیل فرار می‏کند.91پطرس برای‏ رهایی خود سه بار مسیح را انکار می‏کند.92در هنگام‏ تصلیب مسیح همه در خانهء سیمون قیروانی پنهان‏ می‏شوند تا کار تمام شود.93و فقط سیمون میخانه‏چی و بریده از هر اعتقادی است که مسیح را یاری می‏کند تا صلیب خود را به بالای تپه برساند.94

حواریون در روزگاری که می‏پنداشتند عاقبت کار مسیح شاهی و سلطنت است با هم کلنجار می‏روند تا اثبات کنند یکی از دیگری به مسیح نزدیک‏تر است و در دستگاه او از تقرب بیشتری برخوردار است‏95اما به هنگام‏ مرگ نه تنها یهودا بلکه همه از او می‏گریزند.در میان آنان‏ یهودا از همه استخوان‏دارتر می‏نماید.او به دنبال انقلاب و شورش است و مسیح را در آن چهره می‏خواهد و اگر مسیح‏ را لو می‏دهد بنا به خواست خود مسیح و تقدیر الهی آن‏ کار را می‏کند.

و بالاخره مسیح کازانتزاکیس سنتزی است از بودا، مسیح مسیحیان و لنین‏96که کازانتزاکیس به هر سهء آنان‏ دلبستگی داشت یعنی اسطوره‏های عشق،مرگ و خشونت.

تثلیث مورد نظر او نیز آسیای قدسی مآب،آفریقای‏ سوزان و اروپای هشیارند که همانا مرگ مقدس،عشق و زیرکی و عقل را می‏نمایانند عقلی که حسابگری و خشونتهای وابسته به آن ثمرهء اویند.

پروژهء کازانتزاکیس جمع این عناصر بوده است حال تا چه‏ حد موفق شده باشد،مورد پرسش است اما نفس این‏ تلاش تا حدی که نمایانگر دغدغه و جست و جوست قابل‏ تقدیر و ارزش است.

یادداشتها:

(1).نیکوس کازانتزاکیس(1957-1885 م)رمان‏نویس شناخته‏ شده‏ای در ایران است.این نویسنده و شاعر یونانی یکی از رمان‏نویسهای بزرگ قرن بیستم است.کتابهای او که به‏ فارسی ترجمه شده‏اند عبارتند از:

1-آزادی یا مرگ،ترجمهء محمد قاضی،تهران،خوارزمی،چ 4، 1356

2-مسیح باز مصلوب،ترجمهء محمد قاضی،تهران،خوارزمی،چ‏ 5،1364

3-زوربای یونانی،ترجمهء محمد قاضی،تهران،خوارزمی،چ 1، 1352

زوربای یونانی،ترجمهء تیمور صفری،تهران،امیر کبیر،چ 2، 1351

4-سرگشتهء راه حق،ترجمهء منیر جزنی،تهران امیرکبیر،چ 2، 1363

جوینده راه حق(کتاب فوق)ترجمهء بهاره صامی،تهران، پیشرو،چ 1،1364

5-گزارش به خاک یونان،ترجمهء صالح حسینی،تهران، نیلوفر،چ 2،1362

6-آخرین وسوسهء مسیح،ترجمهء صالح حسینی،تهران، نیلوفر،چ 4،1368

7-برادرکشی،ترجمهء محمد ابراهیم محجوب،تهران،الفبا،چ‏ چهارم،1362

8-کورس،ترجمهء هوشنگ آزادی‏ور،تهران،آگاه،1356

9-سیر آفاق،ترجمهء محمد دهقانی،تهران،پیک فرهنگ، 1367

10-سدوم و گومورا ترجمه همایون پوراحمد،تهران، نشر مرزبان،1362

(2).آخرین وسوسه مسیح،ص 8

(3).همان،ص 9

(4).همان،ص 10

(5).همان،ص 19

(6).همان،ص 31

(7).همان،ص 63

(8).گزارش به خاک یونان،ص 316

(9)و(10).همان،ص 348

(11).آخرین وسوسهء مسیح،ص 320

(12).زوربای یونانی،ترجمهء تیمور صفری،ص 230 و 246

(13).همان،ص 101 و 128

(14).همان ص 82

(15).همان،ص 122

(16).همان،ص 167

(17).همان،ص 231 و سرگشتهء راه حق،ص 257

(18).گزارش به خاک یونان،ص 502

(19).آخرین وسوسهء مسیح،ص 70

(20).همان،ص 73

(21).همان ص 80

(22).همان،ص 74

(23).همان ص 389 و 396

(24).همان،ص 466

(25).همان،ص 71

(26).همان،ص 75

(27).گزارش به خاک یونان،ص 247

(28).آخرین وسوسهء مسیح،ص 82

(29).گزارش به خاک یونان،صص 252-251

(30).همان،صص 141-140

(31).همان،ص 252

(32).همان،ص 253

(33).همان،صص 330-329

(34).همان،ص 329

(35).همان،ص 330

(36).همان،ص 334

(37).همان،ص 345

(38).همان،ص 500

(39).زوربای یونانی،ترجمهء تیمور صفری،ص 323

(40).گزارش به خاک یونان،ص 317

(41).آخرین وسوسه مسیح،ص 45

(42).گزارش به خاک یونان،ص 316

(43).آخرین وسوسهء مسیح،ص 9

(44).همان،ص 405

(45).همان،ص 46

(46).همان،صص 173 و 179 و 181 و 183 و 187 و 205 و 211 و 222

(47).همان،صص 130،132،150،122،121

(48).اشاره است به اینکه مسیح خویش را گوسفند خداوند می‏پندارد.

(49).گزارش به خاک یونان،ص 395

(50).سرگشتهء راه حق،ص 185

(51).آخرین وسوسهء مسیح،ص 119-118

(52).همان،ص 200

(53).همان،ص 202

(54).همان،ص 209

(55).همان،ص 227

(56).همان،ص 229

(57).همان،ص 237

(58).همان،ص 239

(59).همان،ص 234 یا ص 380

(60).همان،ص 245

(61).همان،ص 336

(63)و(62).همان،ص 352

(64).همان،ص 389

(65).همان،ص 377

(66).همان،ص 466

(67).همان،ص 466

(68).همان،ص 408

(69).همان،ص 416

(70).همان،ص 203

(71).همان،ص 219

(72).همان،ص 356

(73).همان،ص 373

(74).همان،ص 435

(75).همان،ص 424

(76).همان،ص 436

(77).همان،ص 438

(78).همان،ص 440

(79).همان،ص 441

(80).همان،ص 460

(81).همان،ص 461

(82).همان،ص 464

(83).همان،ص 466

(84).همان،ص 402

(85).همان،ص 62

(86).همان،ص 62

(87).همان،ص 157

(88).همان،ص 176

(89).همان،ص 177

(90).همان،ص 387

(91).همان،ص 404

(92).همان،ص 409

(93).همان،ص 412

(94).همان،ص 414

(95).همان،ص 358-357

(96).کازانتزاکیس در یک دورهء فکری به مارکسیسم دلبستگی‏ داشته است.